



آخوند

تائلی در باره خاتمت نبوت پیامبر اسلام (ص)

۲۸

عبدالعلی مودودی

از تمام نوظنه‌های چیده شده علیه اسلام در روزگار معاصر، خطرناکترین آنها ادعای دروغینی است در مورد «نبوت» که در اوایل این سده ایستم میلادی مطرح شده است. این ادعا علت اصلی سرگشتگی ذهنی بسیار گسترده امت اسلام در شصت سال گذشته بوده است. درست همانای دو دستگی‌های دیگری که پیش آمده علت ریشه‌ای این شرارت این است که مسلمانان عموماً نسبت به دین خود بی‌توجه‌اند اگر آنان از همه جهات به دین خود اشراف داشتند و به درک روشن و واضحی از ایمان به خاتمت نبوت پیامبر می‌رسیدند، عملاً غیر ممکن می‌بود که هر گونه ادعای دروغین در این مورد پا بگیرد و در میان امت اسلام ریشه بدواند. در این زمان، کامل‌ترین و موثرترین علاج حذف این شرارت است که به بهترین وجهی بیشترین افراد را نسبت به ایمان واقع‌ی به خاتمت نبوت محمد(ص) آگاه نمود و بر اهمیت و ارزش این رکن از ایمان در دین اسلام تأکید نهاد. از سوی دیگر، بسیار مهم است که زودتر هر گونه شک و تردید در مورد این امر باید از طریق دلیل و منطق صورت پذیرد.

هو ما کان محمد ایا احد من رجاکم و لکن رسول لله و خاتم النبیین و کان الله یکل شیء علیما محمد(ص) پدر هیچ یک از مردان شما

نیست. لیکن او رسول خدا و خاتم نبیاست و خدا همیشه بر همه امور عالم آگاه است» (احزاب: آیه ۴۰)

در این آیه سوره احزاب پروردگار به تمامی اعتراض‌ها و شبهاتی که دورویان و منافقان در مورد ازدواج حضرت محمد(ص) با زینب بنت جحش «مطرح می‌کردند پاسخ داده است.

این منافقان می‌گفتند که زینب هوسر پسر خوانده محمد(ص) بوده و در نتیجه بر این اساس، عروس حضرت محمد(ص) شناخته می‌شده و لاجرم بعد از طلاق زینب از زیدین حارثه، پیامبر اسلام عملاً عروس (همسر پسر خوانده) خود را به عقد خویش در آورده است.

خداوند برای رفع این اتهامات به صراحت در این آیه و در آیه ۲۷ همین سوره می‌گوید که این ازدواج از نظر قوانین الهی خلاف نبوده و عملاً راه را برای ازدواج مردان مسلمان و همسران پسر خواندگان ایشان بعد از طلاق این زنان از همسران خود باز گذاشته است. خداوند سپس در آیات ۲۸ و ۲۹ همین سوره خاطر نشان می‌کند که بر پیامبر در انجام دادن آن چه که خدا بر او مقرر کرده است جرحی نیست. خدا برای همه پیامبران پیشین نیز چنین سنت‌هایی نهاده بود و فرمان خدا لازم‌الاجراست و پیامبران فقط از او می‌ترسند و جز او از هیچ کس دیگر نمی‌هراسند پس از

این اتهامات که آیه پاسخ گوی تمام شبهات مطرح می‌شود. معترضان در وهله اول چنین می‌گفتند که، «تو همسر پسر خوانده خود را به زنی گرفته‌ای» حال آن که این کاری اساسی قانون خودت که در آن همسر فرزند بر پدر آن فرد مسلمان حرام می‌شود. خلاف قانون است»

پروردگار در رد این اتهام این نکته را مطرح می‌کند: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست».

به این ترتیب به صراحت کامل مشخص می‌دارد که زید یا همان مردی که همسر خود را طلاق داده بود و آن زن سپس به عقد محمد(ص) درآمد، پسر واقعی محمد(ص) نبوده است و در نتیجه کاری که محمد(ص) انجام داده کاری خلاف شرع نبود.

دومین اعتراض انسان چنین بوده است: «قبول که زید فرزند خوانده و پسر واقعی محمد(ص) نبوده است و بر این اساس پدر می‌تواند مطابق قانون یا همسر مطلقه پسر خوانده خود ازدواج کند، اما چرا پیامبر با او ازدواج کرد؟»

پروردگار در جواب به این اعتراض نیز چنین می‌گوید: «و رسول خداست».

معنای حسی این حرف آن است که دستور خداوند به محمد(ص) این بود که تمامی پیش‌داوری‌ها و عادت دوره شرک

و بت پرستی را دور بر سزد از این نظر اقدم حضرت رسول صریح و عاری از ابهام بوده است (۱).

پروردگار برای نهادن تأکید بیشتر بر این نکته است که اضافه می‌کند: «و خاتم نبیاست» که این بدان معناست که هیچ رسول دیگری با مأموریت ابلاغ احکام خداوند از بعد او نخواهد آمد. از آن جا که پروردگار، نبوت حضرت محمد(ص) را نهایی و غایی می‌داند، در نتیجه لازم و ضروری بود که وظیفه ریشه کن کردن این سنت دوره شرک و بت پرستی را هم از بین ببرد. از این رو پدر دیگر با ذکر این نکته که «خدا به هر چیزی دلناست» بر این امر مهر تأیید می‌زند.

الفخر قرآن

گروهی که ادعای پیامبری جدیدی را در عصر معاصر مطرح کرده است، فکر چشپننی «خاتمت نبوت» را با «مهر نبوت» پیشنهاد می‌کنند و این نکته را پیش می‌آورد که هر کسی که دارای مهر محمد(ص) نیست، نمی‌تواند ادعای پیامبری داشته باشد.

لما یا توجه به نص صریح قرآن مجید که می‌فرماید: «و خاتم نبیاست»، جای هیچ گونه تردید یا طرح چنین مباحثی نیست.

اگر عبارات «خاتم نبی» حاوی معنای مورد نظر این گروه است پس در آن صورت باید گفت که در هیچ کجای این آیه چنین

معنایی درج نشده و از آن مستفاد نمی شود. خداوند در این جا هر گونه شک و تردید از سوی پیروان را در مورد ادعای محمد(ص) و زینب بنت جحش بر طرف می سازد. حالا از کجای متن این آیه می توان چنین نتیجه گرفت که محمد(ص) دارای شهر پیامبری بوده و خداوند به او مأموریت و اختیار داده است تا پیامبران بعد از خود را منصوب کند، معلوم نیست.

این نتیجه گیری به هیچ عنوان موجه نیست و حتی مخالف هدف اصلی خداوند در حدیث باستانهای مشرکان و پیوستن است. چون اگر این نتیجه گیری درست می بود، در آن صورت کافران و ناباوران می توانستند بگویند: «حالا هیچ عجله ای برای کنار گذاشتن این سنت نیست. تو می توانی این وظیفه را به پیامبرانی که بعد از تو خواهند آمد و مهر و نشان تو را خواهند داشت، واگذار کنی؟»

همین عده در ضمن می گویند که عبارت «خاتم النبیین» به معنای رقت بخشیدن به جایگاه محمد(ص) و «حالا پس من» مقام اوست و سپس مدعی می شوند که توالی پیامبران ادامه خواهد داشت. هر چند که جمیع خصایل عالی نبوت در وجود شخص حضرت محمد(ص) متجلی شده است. این ادعا نیز به اندازه ادعاهای دیگر آنان نادرست و خطرناک است. این ادعا نیز یا آن چه در قرآن آمده هیچ سنگینی ندارد و حتی به نوعی تضاد با آن قرار می گیرد. کافران و منافقان در واقع می گویند: «در آینده پیامبران دیگری نیز خواهند آمد که البته جایگاه حضرت محمد(ص) را ندارند. تا رسالت الهی را ادامه دهند پس چرا این کار لغو این سنت را به عهده آنان نمی گذاری؟»

معنای لغوی «خاتم النبیین»
معنایی که به وضوح از متن قرآن مجید مستفاد می شود این است که «خاتم النبیین» به معنای «خاتمیت نبوت» و در واقع مترادف آن است که نبوت به پایان رسیده و خاتمه آن در وجود حضرت محمد(ص) متجلی شده است. این امر نه تنها مفهوم این متن، بلکه از معنای لغوی آن نیز بر می آید.

در زبان عربی، «خاتم» به معنای بستن و ختم کردن و چیزی را به نهایت فتهای آن رساندن است. در همین زمینه، «خاتم العمل» مترادف با «فرافعه من العمل» و به معنای «به پایان رساندن و انجام دادن وظیفه» است. «خاتم الکتب» به معنای این است که نوشته به پایان رسیده و چیزی نمی توان بر آن افزود. «خاتم کل المشورین» یعنی آن مرزهایی که از نوشیدن چیزی در دهان باقی می ماند (۲).

معنای واژه «خاتم» که از بطن قرآن مجید بر می آید و مترادف با معنای مندرج در لغتنامه است. از سوی خود پیامبر اسلام نیز مورد تأیید قرار گرفته است. در این جا و در همین ارتباط به چند حدیث موقوف اشاره می کنیم تا این نکته را مورد تأیید بیشتر قرار دهیم:

حضرت محمد(ص) فرمود: «قوم اسرائیل تحت هدایت و رهبری رسولان قرار داشتند. وقتی رسولی درمی گذشت، خداوند رسول دیگری را در پی او می فرستاد. اما بعد از آن هیچ پیامبر دیگری نخواهد آمد و فقط خلفا خواهند بود» (بخاری، کتاب مناقب).
حضرت محمد(ص) فرمود: «موقفیت

من در قیاس با سایر پیامبرانی که پیش از من آمده بودند با این مثال روشن می شود: مردی ساختمانی مجلل و باشکوه ساخت. اما در یک گوشه آن و فقط در همان جا، یک سنگ کم نهاد. مردم به آن بنا می نگریستند و از زیبایی و کمال آن تعجب می کردند. اما در حیرت بودند که چرا جای یک سنگ در آن خالی مانده است. من همان سنگ گمشده ام که بنای نبوت را کامل می کنم. من خاتم انبیا و پیامبران هستم» به عبارت دیگر، با ظهور حضرت محمد(ص)، بنای نبوت کامل شده و دیگر هیچ جای خالی در آن برای رسول یا پیامبر دیگری باقی نمانده است.

در کتاب های معتبر دیگری نیز به این امر اشاره شده است. از جمله در «کتاب التفاضل» در «باب خاتم النبیین» آمده است که: «من آمدم و با من سلسله پیامبران به آخر رسیده. همچنین از نزدیکان و یاران پیامبر همچون از ابیه بن کعب، ابوسعد قنری و ابو هریره نیز احادیثی با معنای و مضامین مشابه فوق نقل و ثبت شده است. از جمله ترمذی آورده است که: «پیامبر فرمود که خداوند بر من شش لطف و ارزاقی داشت که از پیامبران گذشته دریغ داشته بود»

موهبت انای سخنان نثر و پر معنا
موهبت پیروزی به خاطر احترام نسبت به خداوند

موهبت قانونی بودن غایب جنگی
موهبت این که کل زمین برای من عرصه عبادت بوده و در ضمن وسیله جهارت نیز هست. به عبارت دیگر، در دین من نماز گزاردن و عبادت کردن، محدود به ساختمان یا پناهی خاص نیست و هر کجا می توان عبادت کرد و اگر آب برای پاکیزه کردن در دسترس نیانده است من می توانم با خاک تیمم کنند و خود را منزه سازند.

من از جانب پروردگار فرستاده شدم تا پیام الهی او را به سرسرای جهان برسانم. سلسله پیامبران با من به پایان می رسد. ترمذی همچنین در «کتاب الرؤیا» آورده است که پیامبر اسلام فرموده است: «سلسله رسولان و پیامبران با من به پایان رسیده است. بعد از من هیچ پیامبر دیگری نخواهد آمد» بخاری، ترمذی و همچنین ابی سدرک در «کتاب الطریق» آورده است که پیامبر اسلام فرموده است: «من محمد، من احمد هستیم. من کفر را محو می کنم و بین مردم وحدت پدید می آورم. من آخرین پیامبر خداوند هستم و بعد از من هیچ پیامبر دیگری ظهور نخواهد کرد»

این ماجرا در «کتاب الفطن» باب «دجال» آورده است که پیامبر اسلام فرموده است: «در سلسله پیامبران من آخرین هستم و بنون تردید از میان شما مردم من است که دجال سر بر خواهد آورد»
از عبدالله حمان ابن جبیر نقل شده است که: «من از عبدالله بن عمر بن عاص شنیدم که نقل می کرد که روزی پیامبر اکرم(ص) از خانه خود بیرون آمد و به جمع ما پیوست. از رفتار وی چنین بر می آمد که گویی قصد ترک ما را دارد. سپس لب گشود و گفته من محمد هستم. پیامبر امی خداوند او این جمله را سه بار تکرار کرد و سپس با تأکید خاصی اضافه کرد: «بعد از من پیامبری نخواهد آمد» بخاری و دیگران در شرح «غزوه تبوک» نیز به احادیثی مشابه اشاره کرده اند. روایان دیگری نیز گفته اند که پیامبر در آن شب

عزیمت به «غزوه تبوک» تصمیم گرفته بود تا حضرت علی(ع) را به خاطر نظارت بر امور دفاعی و سرپرستی امور مردم مدینه در این شهر بگذارد و با خود همراه نبرد. منافقان و یهود خواهان شروع به پخش شایعه در مورد حضرت علی(ع) کردند تا اینکه کار به جایی رسید که آن حضرت به حضور پیامبر رسید و گفته «ای پیامبر، آیا می خواهی مرا در میان زنان و کودکان بگذاری؟» پیامبر اسلام برای روشن کردن موضوع فرمود: «فریضه تو با من درست هستی رابطه هارون و موسی است» به عبارت دیگر، همان طور که حضرت موسی(ع) در ایام عبادت در کوه طور، هارون را به سرپرستی و نظارت بر قبیله اسرائیل گمارده و او را در میان ایشان تنها نهاده بود، به همان ترتیب من (پیامبر) تو را در مدینه تنها می گذارم تا عهددار دفاع از شهر و نظارت بر مردم باشی. افزون بر آن، از آن جا که ممکن بود این تشبیه به هارون در آینده شبهه برانگیز باشد، پیامبر اکرم در همان جا بار دیگر تکرار کرد که بعد از من هیچ پیامبر دیگری نخواهد آمد.

از صحابان نقل است که گفته «پیامبر اکرم فرمود که بعد از من کسی نراند عبادی نبوت خواهد کرد اما در میان سلسله رسولان، من آخرین نفر هستم و بعد از من پیامبری نخواهد بود»

تعداد کثیری از احادیث مشابه توسط یاران و اطرافیان حضرت رسول نقل و ثبت شده است. مطالعه این اسناد و مدارک نشان می دهد که حضرت رسول چندین بار و به مناسبت های مختلف به صراحت تأکید کرده است که او آخرین پیامبر خداوند است و سلسله نبوت در او ختم می شود و هر آنکه بعد از او ادعای پیامبری کند، دروغگو و ریاکار است.

هیچ تفسیری صریح نثر و مستدل تر از کلام خداوند در مورد «خاتم النبیین» بهتر و روشن تر از کلام خود حضرت رسول نیست که فرموده من آخرین پیامبر در سلسله پیامبران هستم. کلام او موق و مستدل است. آیا کسی بهتر از حضرت محمد(ص) که قرآن بر او وحی شده در شرح کلام خداوند وجود دارد؟

جماع یاران
بعد از قرآن و سنت، اجماع یاران و نزدیکان حضرت رسول در مقام بعدی از نظر اهمیت در دین قرار دارد. تمامی شواهد و مدارک تاریخی حاکی از آن هستند که یاران پیامبر بعد از رحلت ایشان، هم رأی و هم کلام با هر مدعی بعدی پیامبری و هواداران آنان، به جنگ برخاستند.

در این ارتباط، مورد «مسئله» اهمیت ویژه ای دارد. «مسئله» متکرار این نبود که حضرت محمد(ص) پیامبر خداست، بلکه ادعا می کرد که خداوند او را هم به عنوان شریک حضرت به پیامبری منصوب کرده است. در نامعانی که «مسئله» پیش از گفته شدنش خطاب به حضرت رسول نوشت. به چنین آمده است: «از مسیلمه به حضرت محمد(ص) پیامبر خداوند مایلم به اطلاع شما برسانم که من نیز از جانب خداوند، به پیامبری برگزیده شدم تا پاره دشوار این کار و مسوولیت ناشی از آن را تا حدی از دوش شما بردارم.»
در کتاب «تاریخ طبری» آمده است که آنان

هواداران «مسئله» حاوی شهادت به رسالت و نبوت حضرت محمد(ص) بوده است. اما علی رغم اعتراف آشکار «مسئله» بر پیامبر بودن حضرت محمد(ص)، او و هوادارانش که اهالی قبیله بنی حنیفه بودند به قتل رسیدند. ابوبکر خلیفه وقت به فرماندهان سپاه اسلام دستور داده بود که با اهالی قبیله بنی حنیفه چون کافران رفتار کنند و زنان و کودکان را به برده گی بگیرند.

این حادثه نشان می دهد که وقتی پیروان حضرت رسول با هواداران «مسئله» چنگ زدند آنان را به شورش متهم نکردند بلکه کافر دستند چون این عده برای پیامبر، جانشین و شریک قایل شده بودند. این واقعه با حمایت تمامی یاران و هواداران پیامبر مواجه شد و خود نشانه صریحی از اجماع علیه چنین مدعیانی است.

جماع علمای امت
از نظر اقتدار در دین، بعد از اجماع یاران و همراهان پیامبر، اجماع علمای امت اسلام قرار دارد. نکات اصلی اجمالی به تاریخ اسلام از قرن اول هجری تا کنون، نشان از این واقعیت دارد که در تمامی ادوار و در همه کشورهای اسلامی، این اعتقاد واحد وجود داشته است که بعد از حضرت محمد(ص)، هیچ پیامبر دیگری نیانسد و نخواهد آمد. همه آنان بر این عقیده اند که هر کسی چنین ادعایی بکند و هر

کسی که به این ادعا ایمان بیاورد کافر است و به جمله اسلامی تلقی ندارد. در این جا به ذکر چند نمونه از این اجماع علمای امت اشاره می کنیم:
- در زمان ابوحنیفه (۸۰ تا ۱۵۰ بعد از هجرت) مردی ادعای پیامبری کرد و گفته: «به من رخصت بدهید تا دلایل خود را در این باره عرضه کنم.» ابوحنیفه به مردم هشدار داد: «هر کس که از این مرد دلیل بخواهد، خود او نیز محسوب می شود»

کافر است، چون حضرت رسول به صراحت اعلام کرده بود که بعد از من هیچ پیامبر دیگری ظهور نخواهد کرد»
- علامه جریر طبری در تفسیر خود در مورد «ابو لکن رسول الله و خاتم النبیین» چنین می نویسد: «وایب رسالت راسته و این در تا پایان عالم هرگز بر روی کسی گشوده نخواهد شد»

- علامه زمخشری در کتاب «کشاف»، امام فخر رازی (۵۲۲ تا ۶۰۶ هجری) در «تفسیر کبیر»، علامه شهرستانی در کتاب مشهور خود «الممل و المنحل»، علامه شوکانی در کتاب «فتح القدير» و عده زیاد دیگری از دانشمندان و نویسندگان مرشانی، موضوع خاتمیت نبوت حضرت محمد(ص) را مورد بررسی قرار داده و از زوایای مختلف به آن پرداخته و آن را تجزیه و تحلیل کرده اند.

وجه مش تحریک تمامی این آثار از اولین سده هجری تا کنون این است که «خاتم النبیین» یعنی «آخرین پیامبران» و این که بعد از حضرت محمد(ص) دیگر هیچ پیامبری نیانسد و نخواهد آمد. در تمام طول تاریخ اسلام، هرگز بر سر این اصل هیچ اختلاف نظری در میان مسلمانان نبوده و چنگلی بر سر آن با هم توافق دارند.
آیا خداوند دشمن دین ماست؟
نبوت موضوع بد عیار ظریفی است. طبق



نص صریح قرآن کریم، نبوت چنان ریشمای و انسانی است که اگر کسی به آن اعتقاد داشته باشد مؤمن است و اگر کسی به آن اعتقاد نداشته باشد، کافر محسوب می شود. اگر کسی در دل خود به نبوت حضرت محمد(ص) اعتقاد نداشته باشد مرتد است و در ضمن اگر کسی به ادعای این یا آن معنی پیامبری ایمان بیاورد کافر است و از دین خارج می شود. پس در مورد موضوعی به این ظرافت و اهمیت خداوند نمی تواند است. صریح و دقیق نباشد، و اگر قرار بود که بعد از وفات حضرت رسول، پیامبر دیگری را به عنوان رهبر مردم برگزیند، حتماً این نکته را به صراحت تمام اعلام می داشتند. به عبارت دیگر، رسول خداوند حتماً پیش از رحلت به طور مشخص به مردم هشدار می داد که به هوش باشند که رسول دیگری در بی وی خواهد آمد و لازم خواهد بود که پیروان او را رسول و رسولان بعدی حمایت کنند و به آنان ایمان بیاورند.

آیا خداوند و رسولش می خواستند که با معنی نگاه داشتن احتمال باز ماندن باب نبوت بعد از رحلت حضرت محمد(ص) و آمدن پیامبری جدید به دین اسلام لطمه بزنند؟ آیا خداوند و رسولش در این هزار و چهار صد سال می خواستند که ما در ناآگاهی و جهل به سر ببریم؟ آیا خداوند و رسولش در دین ما اخلال می کنند؟ حال برای تحفه های هم که شده بیایید فرض را بر این بگذاریم که باب نبوت باز است و پیامبر جدیدی ظهور می کند. ما می دانیم که بر اساس باورهای دینی خود باید بدون ترس و تردید او را طرد کنیم. اما خداوند ما را به خاطر این کار در روز داوری سزوتش خواهد کرد و گناهکار خواهد داشت. اما در مقابل ما هم می توانیم بگوییم که طبق کتاب خداوند سنت رسول و گفته های یاران نزدیکش، ما حضور می توانستیم به پیامبر دیگری ایمان بیاوریم؟ پس چه تقصیری متوجه ما است؟

اما اگر باب نبوت به درستی بسته شده باشد که هست و هیچ پیامبری بعد از حضرت محمد(ص) ظهور نکند که نخواهد کرد، در آن صورت هر فردی که به مدعی تازهای یا ادعای پیامبری ایمان بیاورد به حق در زمره مرتدان است؛ چون دفاعی ندارد که از خود عرضه کند. آیا اکنون به پیامبر دیگری نیاز داریم؟ نکته دیگری که باید مد نظر قرار گیرد این است که حتی اگر کسی تمام عمر خود را به عبادت و انجام کارهای صالحه اختصاص دهد باز هم نمی تواند خود را پیامبر بخواند. نبوت جایزه نیست که به افراد موفق و شایسته تعلق گیرد. نبوت مقامی است الهی و این خداوند است که برای برآوردن تیزای خاصی در میان مردم، کسی را به آن مقام منصوب می کند. اگر احساس نیاز نباشد، پیامبری نیز برگزیده نمی شود.

وقتی به کتاب خدا برای بررسی شرایط منتهی به پشت حضرت محمد(ص) رجوع می کنیم در می یابیم که چهار شرط برای انتصاب پیامبران وجود داشته است:

اول اینکه پیامبری از میان لسانی برگزیده می شود که تا آن زمان رسولی برای آنان فرستاده نشده و پیام پیامبران اقوام دیگر به آن امت نرسیده بود. دوم اینکه نیز از به انتصاب پیامبر از آن رو احساس می شد که مردم پیام پیامبر پیش را از یاد برده بودند یا به دستورات و توصیه های او عمل نمی کردند و در نتیجه لزوم انتصاب

پیامبری دیگر احساس می شد. سوم اینکه مردم پیام کامل خداوند را از پیامبر پیشین دریافت نکرده و در نتیجه پیامبران بعدی برای تکمیل رسالت و کامل کردن دین خداوند مبعوث می شدند. چهارم اینکه گاه پیامبر دومی هم برگزیده می شد تا در مسئولیت های دشوار نبوت یا پیامبر پیش از خود شریک باشد و به او کمک کند. کاملاً روشن و واضح است که هیچ کدام از شرایط فوق برای دوره بعد از نبوت حضرت محمد(ص) صدق نمی کند.

در قرآن آمده است که حضرت محمد(ص) با توصیه ها و احکامی برای تمام بشریت فرستاده شده است و اضافه می کند که ملل مختلف جهان، دیگر به پیامبر تازه ای نیاز ندارند. کتاب خدا احادیث موقت و سیره حضرت رسول گواه این واقعیت هستند که پیام الهی آورده شده از سوی حضرت محمد(ص) به این جهان، اصیل و ناب هستند. پیام حضرت محمد(ص) دچار هیچ گونه تحریف و دستکاری نیست و حتی یک کلمه هم به متن قرآن مجید اضافه یا از آن کم نشده است و تا قیام قیامت نیز هیچ کس نمی تواند در آن دستکاری کند.

به این ترتیب دو شرط اول برای انتصاب پیامبر جدید برآورده شده است. در مورد شرط سوم نیز باید گفت که قرآن به صراحت گواهی می دهد که خداوند سرانجام رسالت الهی خود را از طریق حضرت

اعتقاد به خاتمیت نبوت است اسلام را از خطر هر گونه تفرقه و نفاق، که می توانست پیامد های خطیری داشته باشد دور نگاه داشته است.

محمد(ص) به انجام رسانده و در نتیجه هیچ جایی یا نیازی برای پیامبر دیگری وجود ندارد که بخواند این رسالت را کامل کند. در مورد شرط چهارم نیز لازم به ذکر است که اگر شریکی برای حضرت محمد(ص) لازم بود تا در کشیدن بار سنگین مسئولیت رسالت با او شریک شود، این پیامبر در همان زمان حیات حضرت رسول معلوم و آشکار می شد و از آن جا که می دانیم و مسلم است که چنین اتفاقی صورت نگرفته، در نتیجه تکلیف این شرط نیز معلوم می شود.

حال که قرآن و سنت حضرت رسول در شکل اصیل و جامع خود برای ما باقی مانده و در حالی که رسالت الهی از طریق حضرت محمد(ص) به کمال خود رسیده است، هر گونه نیاز برای انتقال وحی های الهی نیز برآورده شده و دیگر نیازی به افراد دیگر نیست که بخوانند خطاهای مردم را اصلاح کنند و گمراهان را به راه راست هدایت سازند و لاجرم جایی هم برای پیامبر جدیدی نمی ماند. تفکر پیامبر جدید نشانه گمراهی است نه و مستگاری.

سومین نکته ای که باید مورد ملاحظه قرار گیرد این است که هر وقت پیامبری برای امت خاصی فرستاده می شود، مسأله ایمان و کفر در میان آن امت چهره می کند. ایمان آورندگان، یک است و ناباوران آن نیز طبقاً جوامع مجزی را تشکیل می دهند. تفاوتی که باعث تفرقه و جدایی این دو جامعه از هم می شود موضوعی حاشیه ای یا صوری نیست. بلکه مسأله انسانی و مهم، ایمان یا عدم ایمان به پیامبر است و تا مردم این دو جامعه از اعتقاد خود دست برنداشته باشند، امکان اتحاد و توافق نظر بین آنان وجود ندارد.

افزون بر آن این دو جامعه راه و روش خود را از دو منبع مختلف اخذ و بر اساس آنها زندگی می کنند. یک گروه از شریعت ناشی از پیام الهی و سنت پیامبری که به او اعتقاد دارند پیروی خواهند کرد و گروه دیگری از اندیشه های خلاف اندیشه های آن پیامبر و رسول در نتیجه امکان هر گونه اتحاد و توافق نیز از بین می رود. بنابراین بر هر فرد آگاه و باشعوری مسلم است که خاتمیت نبوت لطف بزرگ خداوند نسبت به امت اسلام است و بر همین اساس بوده که امت اسلام برادری چاودانی و جهانی خود را حفظ کرده است.

اعتقاد به خاتمیت نبوت، امت اسلام را از خطر هر گونه تفرقه و نفاق، که می توانست پیامدهای خطیری داشته باشد دور نگاه داشته است. اگر بعد از رحلت حضرت محمد(ص) باب نبوت برای همیشه بسته نشده بود، امت اسلام هرگز نمی توانست جامعه ای چنین منسجم و یکپارچه تشکیل دهد و با ظهور هر پیامبر بعدی، وحدت امت اسلام پیش از پیش خدشه دار می شد. **واقعیت رجعت دوباره عیسی مسیح(ع)**

هودانگران بدعت در نبوت معمولاً این ادعا را مطرح می کنند که احادیث مختلف از ظهور شخصی به هیئت مسیح، خبر داده اند. آنان این بحث را پیش می کشند که مسیح پیامبر بود و در نتیجه ظهور دوباره او یا مفهوم خاتمیت نبوت تضاد ندارد.

مفهوم خاتمیت نبوت در سنت و پهل چاست و در همین حال، فکر ظهور شخصی به هیئت مسیح نیز معتبر و

موقت است.

این افراد در ادامه توضیح می دهند که این شخصی جدید به خود عیسی مسیح، فرزند هریم، اشاره نمی کند. مسیح مرده است و مردی که خواهد آمد «شبیبه مسیح» و تجسمی از خود ترست.

برای افساس ماهیت غلط این ادعا، چند حدیث موقت را در این مورد در زیر می آوریم. خواننده بی طرف خود می تواند بعد از خواندن این احادیث پیش خود نتیجه گیری کند و در یاد که چگونه تعالیم و مشاهدات حضرت محمد(ص) امروزه قلب شده و به شیوه ای عرضه می شود که هیچ ارتباطی با محتوای اصلی آن ندارد.

احادیث مربوط به رجعت عیسی مسیح، مابوهریره نقل می کنند که حضرت محمد(ص) گفته است: چه آن کسی که به زندگی و حیات من ماسلط است بگویند می خورم که عیسی فرزند مریم به عنوان حکمرانی عادل بر شما نزول خواهد کرد او صلیب را خواهد شکست و خوک را خواهد کشت و به جنگها خاتمه خواهد داد. (بخاری در کتاب «احادیث الانبیاء» و ترمذی در «کتاب الفطن» نیز این حدیث را نقل کرده اند) منظور از شکستن صلیب و کشتن خوک نیز این است که مسیحیت به عنوان یک دین کار کرد خود را از دست خواهد داد.

در حدیث دیگری که از ابوهریره نقل شده آمده است که هرگز داوری تا پیش از ظهور دوباره حضرت عیسی مسیح، پسر مریم، آغاز نخواهد شد.

مابوهریره از حضرت رسول اکرم(ص) نقل می کند که «عیسی پسر مریم، نازل خواهد شد. صلیب را می شکنند و خوک را می کشد.

و بین مردم آن قبر بذل و بخشش می کند که دیگر کسی نخواهد بود که به چیزی نیاز داشته باشد. لو مالیات و از روی زمین ریشه کن می کند و عازم حج خواهد شد».

از حضرت محمد(ص) نقل شده است که پیامبر به ظهور و تبعید دچار شد. باره کرده و فرموده است: «مسلمانان برای جنگ با دجال و سباه او آماده خواهند شد و در همان زمان، مسیح، فرزند مریم، ظهور خواهد کرد و پیش نماز مسلمانان خواهد شد. دجال این دشمن خداوند، با دین عیسی چون نمکی که در آب ریخته باشد، حل و ناپدید می شود. اگر خداوند به دجال کفر نمی داشت او چون نمک حل می شد. حال آن که خداوند دجال را به دست عیسی به قتل می رساند و سپس عیسی نوزماری را که با آن دجال را هلاک کرده و نیزه به خون دجال آغشته است به مسلمانان نشان خواهد داد».

این ها احادیثی هستند که از یاران نزدیک حضرت رسول نقل شده اند و کسان بسیاری نیز آنها را نقل کرده اند. این احادیث نشان می دهند که در هیچ کجا صحبتی از یک مسیح موعود یا شخصی مشبه مسیح نبوده است. بلکه همواره صحبت از بازگشت دوباره حضرت عیسی به فرزند مریم، مطرح است. خداوند این قدرت را دارد که کسی را پس از مرگ دوباره زنده کند. یا او را هزاران سال زنده نگاه بدارد. بنابراین مومنان بر این باورند که عیسی به فرزند مریم دوباره ظهور خواهد کرد و در زمره یاران و یاوران پیامبر اسلام قرار خواهد گرفتند.

به عبارت دیگر، اگر بخواهیم شکلی همه فهم به این ارتباط بدهیم می توانیم بگوییم مثل این است که یک رییس دولت سابق، تحت رهبری رییس دولت فعلی قرار می گیرد و به انجام امور می پردازد. این دو به نقش و موقعیت همدیگر آگاهی دارند و با حد و حدود خود آشنا هستند. به این ترتیب، خاتمیت نبوت نیز با ظهور دوباره عیسی مسیح خدشه دار نمی شود، چون او در ظهور مجدد خود نقش پیامبر را ندارد بلکه تحتالامر حضرت رسول(ص) است. خود حضرت رسول بر اصالت و نفی حضرت مسیح گواهی داده و او را به عنوان پیامبر سابق خداوند مورد تأیید قرار داده است. این امر در مورد ظهور دوباره حضرت مسیح(ع) هم صادق است.

ترجمه: وحید فاسمیان

پانویس ها

۱- هر پاسخ به پرسش کسانی که منکر خاتمیت نبوت پیامبر شده و سینهایی می پرسند که این پرسش ها از آنها ناشی شده باید گفت که قرآن مجید در چندین جا به پرسش های تری این دست پاسخ می دهد. بی آن که لازم باشد که اصل سوال را مطرح کند. مابوهریره از پیغمبر می پرسد که چه کسی است که بعد از او ظهور خواهد کرد؟

۲- تمامی امت نامه های زبان عربی، ویژه «خاتم» یا به همین معنی شمر گرفته اند. اما افکار کنندگان خاتمیت نبوت در تلاش برای بدنام کردن دین خداوند این بحث را مطرح می کنند که وقتی ما از کسی به عنوان «آخرین ظهور» یا «آخرین عصر» نام می بریم، به این معنا نیست که بعد از او شامه یا عصر دیگری نخواهد آمد. بلکه به این معناست که از برقیه شامه آن ما به بزرگی داشته ایم. ما باید گفت که چنین ادعایی اصلاً معطلی نیست و هر آن که ادعا کند یا فاعله دستور زبان عربی است. این طاعت باشد پس این را می داند که وقتی به عربی می گویند «عالم مشرق» منظور صلیب «کامل تر» و بزرگتر مرد قبیله است. بلکه آخرین مرد قبیله را در نظر داریم. یک نکته دیگر اینکه خداوند تمامی کلمات و اسامی معرفتی محدود دارد. در نتیجه چگونه می توان قول هر آن صلیب بر خاتمیت یک فرد و نفر آخر بودن او را با قول کسان غیر از او مورد یگان پنداشت؟